

دانشگاه بیدار

ماهنامه نشریه دانشگاه بیدار
دانشگاه فرهنگیان استان تهران
شماره سوم | خرمشهر ها در پیش است
امید کلمه ای به عمق اقیانوس | خرمشهر کتاب درس
منطق فتح در مکتب مقاومت | سه جنگ یک ملت
شهریور ۱۴۰۵

خرمشهر در پیش است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



ماهنامه نشریه دانشگاه بیدار
دانشگاه فرهنگیان استان تهران
شماره سوم | خرمشهرها در پیش است

دانشگاه
بیدار

صاحب امتیاز: هورآورد کانون فرهنگی - هنری دانشگاه فرهنگیان استان تهران

مدیرمسئول: رضا احمدی زمانی

اساتید راهنما: علی محمدی، جمیله غفاریان

دبیر مسئول: رضا احمدی زمانی

مشاور راهبری: عماد ربیعی

صفحه آرا: فائزه حمیدی

ویراستاران: محمد جواد عسکری ، پارسا روزی خواه زاویه

نماینده سردبیران: پارسا روزی خواه زاویه

شورای سردبیری: عرفان اکاتی دلیر، فائزه حمیدی، مهرداد خجسته چورپاچای، فاطمه

زنجانی کیا، محمد جواد عسکری ، فاطمه ضیائی، فاطمه صفر، فاطمه فکور، امیررضا گرمسیری،

علی مرادیان، محمدرضا محمدی منش ، فاطمه یوسفی

هیئت تحریریه: پارسا روزی خواه زاویه، فاطمه ضیائی ، مبینا نوروزی، مبینا نوری ،

فاطمه یوسفی .

فهرست

صفحه

۱	۱ امید کلمه ای به عمق اقیانوس
۲	۲ خرمشهر کلاس درس
۳	۳ منطق فتح در مکتب مقاومت
۵	۴ سه جنگ یک ملت
۷	۵ خرمشهر ها در پیش است

اسید، کلمه‌ای به عمق اقیانوس

پارسا روزی خواه زاویه
آموزش زبان انگلیسی

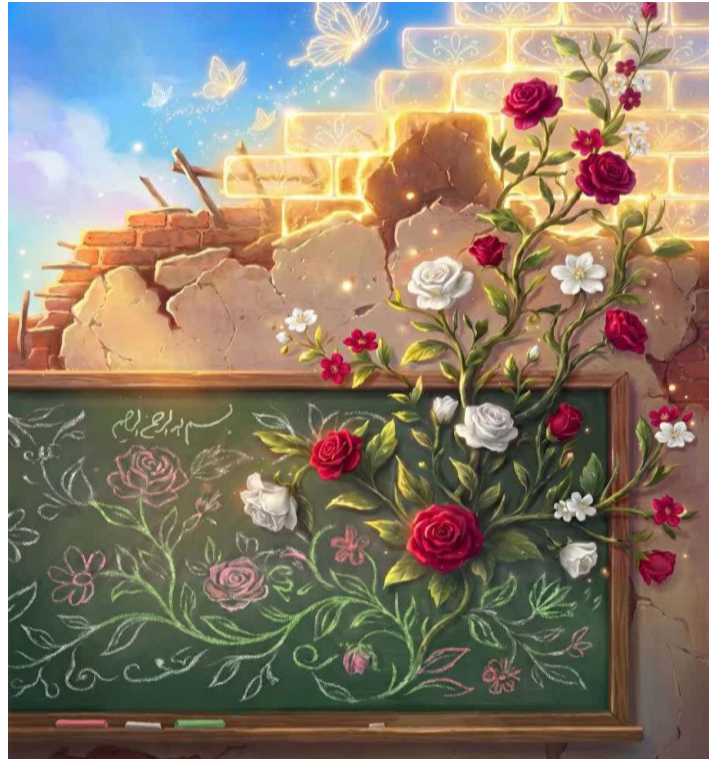
سر مقاله

صفحات و برگه های دفتر تاریخ را که ورق میزنیم، سرشار اند از فراز و فرودها، شکست ها و پیروزی ها، سقوط ها و صعود ها؛ گاهی میبینیم که قومی، گروهی، قبیله ای و یا حتی مردمانی، پس از شکستی عظیم و سهمگین و رویارویی با بدترین وقایع، به طرز شگفت انگیزی از تمامی آن هولناک اتفاقات عبور کرده و به پیش می رانند؛ به راستی که علت چنین رخدادی چیست؟ امید، این تک کلمه، که معنایی بسیار فراتر از یک کلمه، یک صفحه و حتی یک کتاب و شاید حتی یک کتابخانه دارد، پیشران و محرک تمامی انانی است که در این ورطه قدم گذاشتند و پیروز و سربلند گشتند. چیست این امید که مردمان را تک به تک، دو به دو و دسته دسته، به احقاق حق پا میدارد؟ چیست این امید که مظلومان جهان را چون لنگری به دنیا وصل کرده و گذر از سختی های زمانه را ممکن می سازد؟ چیست این امر، چیست این درد و این درمان؟ و چیست این باور که چرخ عالم را میچرخاند و آن را به جلو میراند؟ براستی که معنی این کلام، این کوتاه کلام، که شاید در نگاه اولی جز کلمه‌ای ساده چیزی دیگر نباشد، را نمی توان آنطور که باید و شاید بیان کرد و به رشته تحریر در آورد. امید آرمانی است در دل، حسی است بی نهایت و آرام و دلچسب و شور انگیز. اما همانطور که گفته شد این گفتار نمیتواند حقیقت واقعی امید را به طور راستین بیان کرده و عیان سازد. اما این امید پیشران که بیان شد، در دل چه کسانی جای میگیرد و خانه میسازد؟ خود را مهمان چه کسی میکند و شبانگاهان را کجا صبح میکند؟ برای پاسخ به این سوال، دوباره باید به سوال قبل بازگردیم؛ نشانه های امید و فرد امیدوار کم شبیه به فرد عاشق نیست! عاشق چون امیدوار، با رویارویی با کوهی از مشکلات، ترسی به دل راه نمیدهد و به خط میزند؛ همین امید جوانان عاشق ما بود که حماسه ی خرمشهر را رقم زد و صحنه ی نبرد را در دل روزهای سخت جنگ تحمیلی اول متحول کرد؛ به قول محمدحسین بهشتی عزیز، آن شهید راه حق، آن بزرگمرد عدالت پیشه، عاشق شوید که زندگی به عاشق است؛ و ملت ایران، ملتی عاشق است! همین عشق، همین امید، پیشران ملت مبعوث شده ی ما در این ایام است، همین مردمانی که جمله ی پرمفهوم و عمیق (خرمشهر ها در پیش است!) رهبر شهید را تعبیر کردند!

خرمشر، کلاس درس

مینا نوری
آموزش ابتدایی

شهر پلک زد و کلاس باز شد. اما شاگردها همان‌ها نبودند. این‌ها با خودشان چیزهایی آورده بودند که دیده نمی‌شد: یکی ترکشی داشت که مثل ستاره در گوشت می‌درخشید، یکی خوابی داشت که نصفه رها شده بود، و یکی سکوتی داشت که بوی باروت می‌داد؛ وقتی حرف می‌زد، باد می‌آمد و حرفش را می‌برد. معلمی آمد که خودش روزی روی همان نیمکت‌ها نشسته بود. به تخته نگاه کرد؛ تخته خالی بود. گج نبود. معلم انگشتش را کشید روی هوا و هوا ننوشت. پس نشست. بچه‌ها منتظر ماندند. معلم گفت: امروز قرار بود درس بگویم، اما درس خودش آمد. بچه‌ها نگاه کردند. از پنجره، نخل‌ها تکان می‌خورند. باد، بوی خاک و چای و کمی باروت می‌آورد. معلم گفت: بنویسید. هر چه از این پنجره می‌بینید بنویسید. اگر ننویسید، باد می‌برد. بچه‌ها نوشتند. یکی نوشت: خرمشهر. یکی نوشت: ارونند. یکی نوشت: مادرم. یکی فقط یک نقطه گذاشت و زیرش نوشت: ادامه دارد... معلم آن روزها چیزی داشت که در هیچ کتابی نبود. دست‌هایش هم بوی گج می‌داد و هم بوی خاک. وقتی حرف می‌زد، پرنده‌ها از دهانش بیرون می‌آمدند و می‌رفتند روی شانه‌ی بچه‌ها می‌نشستند. پرنده‌ها آواز می‌خواندند؛ آوازشان شبیه چیزی میان اذان و لالایی بود. شبیه صدای مادری که هم‌زمان می‌ترسد و نمی‌ترسد. می‌گفت: شما فکر می‌کنید شهری را از دست دادید و پس گرفتید؟ نه! شهر هیچ‌وقت نرفت. شهر رفت داخل سینه‌ی شما و آنجا کلاس گذاشت. حالا هر کدام از شما، یک کلاس راه افتاده‌اید. هر جا بروید، درس می‌دهید؛ حتی اگر خودتان نفهمید، حتی اگر نخواهید. من از جنوب می‌نویسم؛ از جایی که باد گاهی دفتری کهنه می‌آورد و روی آن می‌نوشت: (حضور: همه غایب). اما درس، ادامه دارد. خرمشهر، کلاس درس بود. کلاسی که نه زنگش را شنیدیم، نه تعطیلش را دیدیم. معلم‌هایش لای دیوارهای شهر ایستاده‌اند؛ بعضی‌ها سنگ شده‌اند، بعضی‌ها نخل، بعضی‌ها باد. و هنوز، با گچی که از آسمان می‌ریزد، روی سینه‌ی باد می‌نویسند: ایستادن، ادامه دارد. هفته دفاع مقدس گرامی باد. به احترام معلم‌هایی که رفتند، ماندند و هنوز درس می‌دهند.



می‌گویند شهری بود کنار آب، اما آنچه من به یاد دارم، کلاسی بود که رود از کنارش می‌گذشت و اسمش را نمی‌دانست. تخته‌سیاه، آسمان بود. گج، استخوان نخل. و معلم، مردی که سایه‌اش از او جدا می‌شد و می‌رفت جلوتر؛ همیشه جلوتر، تا شاید راه را نشان بدهد. بچه‌ها می‌آمدند؛ با پای برهنه، با چشم‌های باز، با دفترهایی که بوی چای و شرجی می‌داد. معلم نگاهشان می‌کرد و دستش را می‌برد سمت گج. اما گج نبود. انگشتش را می‌کشید روی هوا و هوا می‌نوشت. حرف که می‌زد، کلمه‌ها از دهانش نمی‌آمدند، از زمین می‌آمدند؛ از ترک دیوارها، از لای نخل‌ها، از عمق ارونند. کلمه‌ها مثل حباب بالا می‌آمدند و بچه‌ها با چشم دنبالشان می‌کردند تا وقتی که می‌ترکیدند. بعضی روزها معلم نمی‌آمد. بچه‌ها منتظر می‌ماندند و نیمکت‌ها نفس نمی‌کشیدند. بعد صدایی از دور می‌آمد؛ صدایی شبیه سوت قطاری که ریلش را گم کرده باشد. بچه‌ها می‌فهمیدند معلم رفته پشت همان تخته‌سیاهی که آسمان بود، مشق بنویسد؛ مشقی که فقط با جان نوشته می‌شد. آن روزها کلاس تعطیل نمی‌شد؛ فقط جابه‌جا می‌شد. می‌رفت روی خاکریز، زیر سایه‌ی نخل سوخته، داخل سینه‌ها، سال‌ها گذشت. آب آمد و رفت. نخل‌ها بلند شدند و دوباره سوختند و دوباره بلند شدند.

منطق فتح در مکتب مقاومت

مبنا نوری
آموزش الهیات

خرمشهرها در پیش است و این تنها یک شعار تبلیغاتی نیست. آزادسازی خرمشهر در سال ۱۳۶۱ به آن واقعه محدود نمی‌شود. خرمشهر امروز از یک عملیات نظامی فراتر رفته و به یک نماد تبدیل شده است. نماد مقاومت. مقاومتی که اکنون می‌توان آن را در گوشه و کنار جهان اسلام به‌وضوح مشاهده کرد. غزه، لبنان، یمن، عراق و امروز ایران، هر یک به مثابه حلقه‌ای از زنجیره مقاومت عمل می‌کنند. هر یک از ما نقش خود را به عنوان بخشی از این پازل ایفا می‌کند و در میدانی گام گذاشته‌ایم که سخت‌تر از میدان نظامی جلوه می‌کند. در این عرصه شناخت صحیح صحنه و تشخیص حق از باطل، نخستین و بنیادی‌ترین شرط مقاومت است. مقاومت بدون بصیرت، اگرچه ممکن است در کوتاه‌مدت پرشور و اثرگذار به نظر برسد، اما در بلندمدت به تقلید، سطحی‌نگری و فرسایش می‌انجامد. شناخت صحنه یعنی درک درست از آرایش قدرت نیات بازیگران ابزارهای تهدید و نقاط ضعف و قوت جبهه خودی. تشخیص حق از باطل نیز تنها یک داور اخلاقی نیست، بلکه به معنای تمایز میان هدف اصیل و ادعای فریبنده میان استقلال و وابستگی، و میان مقاومت راهبردی و آشوب بی‌هدف است. در مکتب مقاومت، این دو مؤلفه با استقامت پیوند می‌خورند. بصیرت جهت را نشان می‌دهد و استقامت مسیر را تا پایان ادامه می‌دهد. از این‌رو هر اندازه صحنه پیچیده‌تر شود، نیاز به شناخت دقیق و تشخیص صریح حق از باطل بیشتر می‌شود زیرا مقاومت در نهایت نبرد میان اراده‌های آگاه است، نه فقط رویارویی نیروها! مقاومت نیز همانند فتح یک فرآیند است و صبری بلند می‌طلبد. فتح در این مکتب نه به معنای تسخیر سرزمین، بلکه به معنای تسخیر آینده است. خرمشهری که آزاد شد یک شهر بود. اما خرمشهرهایی که در پیش رو هستند، یک آرمان‌اند. آرمانی که هر نسل باید آن را از نو فتح کند و با بیش و کمش با توان خود محقق سازد. با همان منطق، شناخت دقیق میدان و تبدیل پیروزی محدود به الگوی راهبردی. این سه پایه همان چیزی است که خرمشهر را از یک رویداد تاریخی به یک مفهوم زنده تبدیل می‌کند. مفهومی که همچنان قابلیت تحلیل و بازخوانی دارد





سب جنک، یک ملت

فاطمه ضیائی
آموزش فیزیک

دفاع مقدس ما را به روزهایی برمی گرداند که جنگ برای مردم ایران فقط یک خبر از جبهه نبود. جنگ در خانه‌ها جریان داشت و خانواده‌ها هر روز منتظر خبری از جبهه بودند. در این سال‌ها کشور درگیر جنگ بود و جامعه هزینه سنگینی پرداخت و آنچه باقی ماند تصویری از ملتی است که در سخت‌ترین شرایط، حاضر نشد آینده کشورش را به اراده مهاجم بسپارد. در جنگ تحمیلی اول در حمله عراق به ایران تصور می‌شد فشار نظامی می‌تواند جمهوری اسلامی را وادار به پذیرش خواسته‌های طرف مقابل کند. اما جنگ برخلاف محاسبات اولیه، به جنگی طولانی تبدیل شد. شهرها آسیب دیدند، هزاران خانواده داغدار شدند و زندگی میلیون‌ها نفر تحت تأثیر قرار گرفت، اما ملت ایران در دفاع از سرزمین خود عقب ننشستند. دفاع مقدس، یک تجربه جمعی بود. رزمندگانی که به جبهه می‌رفت، خانواده‌ای را پشت سر می‌گذاشت که باید ماه‌ها و گاهی سال‌ها با نبودن او زندگی می‌کردند. مردم شهرهای جنگ‌زده، کارگران، دانش‌آموزان، زنان و مردانی که زندگی خود را با شرایط جنگ وفق داده بودند، هرکدام سهمی در ادامه این مقاومت داشتند پس دفاع مقدس را نمی‌توان فقط تاریخ یک ارتش دانست؛ بلکه تاریخ جامعه‌ای است که زیست در شرایط جنگی را آموخته است. این تجربه فقط به همان هشت سال محدود نشد. سال‌ها بعد، وقتی شکل درگیری‌ها تغییر کرد و تهدیدها با الگوی جنگ تحمیلی ظاهر نشدند و الگوی جدیدی شکل گرفت. در جنگ دوم نسل حاضر دیگر جامعه دهه شصت نبود؛ سبک زندگی، فضای سیاسی، اجتماعی و ابزارهای جنگ تغییر کرده بود. با این حال، وقتی پای تعرض به امنیت و تمامیت ارضی کشور به میان آمد، بخشی از همان واکنش تاریخی دوباره دیده شد؛ اینکه اختلافات داخلی، هرچقدر جدی باشد، منجر به پذیرفتن فشار خارجی نمی‌شود. در جنگ سوم، باز هم همین واقعیت را در شرایطی متفاوت آزمودیم. میدان جنگ، جامعه‌ای بود که تجربه چند دهه فشار، تحریم، تغییرات اجتماعی را از سر گذرانده بود. تفاوت‌هایی در نوع نگاه جامعه در دوران دفاع مقدس اول و سوم وجود داشت اما این تفاوت نسل‌ها به باعث از بین رفتن آرمان‌های مشترک نبود.

آرمان مشترک ما در هر سه دفاع مقدس؛ مداخله نکردن جوامع خارجی در مسائل داخلی کشور بود. این جنگ‌ها را نباید یکسان دید. نه شرایط سیاسی آنها یکی بوده، نه شکل حمله و نه واکنش جامعه. مقایسه آنها فقط زمانی معنا پیدا می‌کند که به جای شباهت‌های ظاهری، به تاثیر فشار خارجی بر تغییر تصمیم یک ملت توجه کنیم. ملتی که می‌خواهد در برابر فشار بایستد، به قدرت دفاعی، توان علمی و فناوری، اقتصاد و ظرفیت‌های داخلی نیاز دارد. اما این قدرت‌ها زمانی می‌توانند اثرگذار باشند که جامعه احساس کند چیزی برای دفاع کردن وجود دارد؛ سرزمین، امنیت، استقلال و حق تصمیم‌گیری درباره آینده خود. میان «خسته شدن» و «تسلیم شدن» همواره تفاوت هست. مردم در جنگ خسته می‌شوند، از فشار اقتصادی ناراضی می‌شوند، از تصمیم‌های مسئولان انتقاد می‌کنند و ممکن است حتی درباره چگونگی مواجهه با یک بحران اختلاف داشته باشند. هیچ‌کدام به تنهایی به معنای کنار گذاشتن منافع ملی نیست. جامعه می‌تواند از شرایط موجود ناراضی باشد و در عین حال نخواهد که یک قدرت خارجی برای آینده کشورش تصمیم بگیرد. تاریخ جمهوری اسلامی ایران تاکنون سه جنگ را تجربه کرده، اما وقتی کنار هم قرار می‌گیرند، یک خط مشترک دیده می‌شود. در جنگ اول، نسلی که هنوز انقلاب را تازه پشت سر گذاشته بود، از کشور دفاع کرد. در جنگ‌های بعدی، نسل‌هایی که آن روزها را ندیده بودند، با شرایط و زبان خودشان با همان مسئله روبه‌رو شدند. این به معنای تکرار تاریخ نیست؛ به معنای تداوم یک دغدغه است: حفظ اقتدار یک کشور در تعیین سرنوشتش. هفته دفاع مقدس برای نسل امروز هم فرصتی است برای فهمیدن اینکه چرا یک جنگ هشت‌ساله در حافظه این کشور چنین جایگاهی پیدا کرده است. مسئله فقط پیروزی یا شکست نبود، در یکی از سخت‌ترین مقاطع تاریخ معاصر، جامعه ایران حاضر نشد زیر فشار جنگ، سرنوشت خود را به دیگری واگذار کند. سه جنگ، سه موقعیت، دو نسل متفاوت؛ اما یک ملت برای یک آرمان.

میان آرمان این ملت و اعتراض به وضعیت موجود و تسلیم شدن در برابر خواست بیگانه فاصله زیادی وجود دارد. و یکی از ماندگارترین تصویرهای دفاع مقدس ساخته شد؛ نسلی که در روزهای سخت ایستاد و نشان داد دفاع از ایران، فقط دفاع از یک مرز نیست؛ دفاع از حق یک ملت برای تصمیم گرفتن درباره آینده خویش



خرمشهر؛ درپیش است

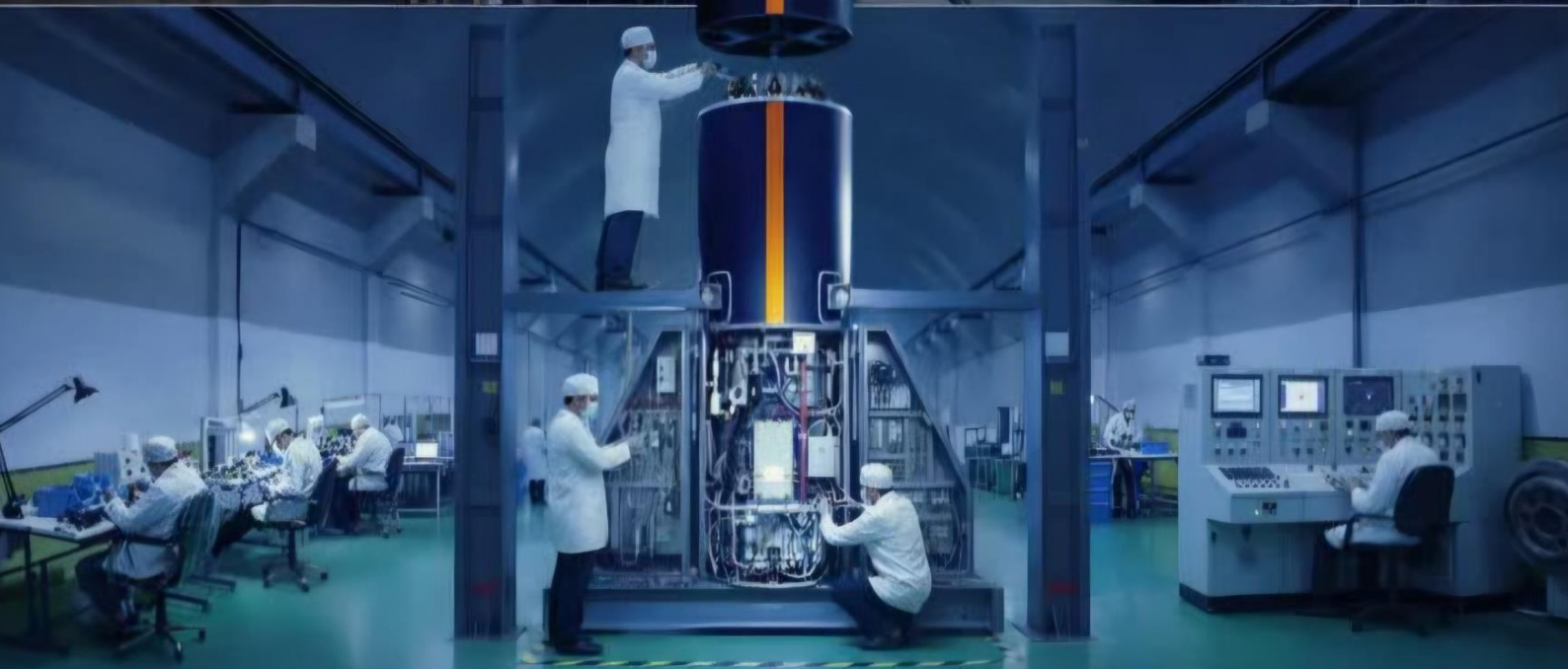
فاطمه یوسفی
آموزش تاریخ

آزادسازی خرمشهر در سال ۱۳۶۱ برای بسیاری نقطه‌پایان جنگ تلقی شد. اما هجده ماه بعد، همان شهر دوباره زیر آتش بود. این واقعیت، تصادفی نیست؛ شاهدهی است بر اینکه «آزادی» نه یک رخداد تک بعدی و شاید لحظه‌ای، بلکه یک وضعیت با بسط زمانی است. وضعیتی که صیانت از آن، شرط تداومش است. تاریخ مکرراً این درس را به ما داده است اما این ماییم که اغلب از شنیدنش امتناع کرده‌ایم. این حکم را بر موقعیت امروز فرود آوریم. کشور در وضعیت آشفتگی است. انکار این واقعیت، نه ممکن است و نه سودمند. اما باید میان دو مقوله تمایز قائل شد: «بحران» و «فروپاشی». بحران وضعیتی است که در آن دستگاه، هرچند ناکارآمد، همچنان عمل می‌کند. فروپاشی وضعیتی است که در آن دستگاه، به کلی، از عمل بازمی‌ایستد. خرمشهر در ۱۳۶۱ از دل بحران سربرآورد، زیرا دستگاه همچنان قادر به تصمیم‌گیری، فرمان‌دهی و هماهنگی بود. اگر در آن روزها مرکز تصمیم‌گیری از کار افتاده بود، اگر فرمان‌ها به مقصد نمی‌رسیدند، اگر سازمان‌ها به یکدیگر پشت می‌کردند، آن شهر آزاد نمی‌شد. مردم می‌توانند بجنگند، اما بی‌مرکز، جنگیدن به هرج‌ومرج بدل می‌شود؛ و هرج‌ومرج، هیچ شهری را آزاد نمی‌کند. این پویایی را در تاریخ ایران باستان نیز می‌توان ردیابی کرد، اما نه به روایتی ساده. هنگامی که اسکندر به ایران تاخت، مسئله اصلی عدم مقاومت ایرانیان نبود؛ مسئله این بود که ساختار مرکزی هخامنشی، پس از چند شکست و چند تصمیم نابخردانه، توان هماهنگ‌سازی را از دست داده بود. ساتراپ‌ها هر یک مسیر خود را برگزیدند؛ برخی تسلیم شدند، برخی جنگیدند، برخی انتظار کشیدند. نتیجه، نبود «توان ایران» نبود؛ نتیجه، بی‌سازمانی آن توان بود. و همین کافی بود تا سرزمینی که با چند نبرد بزرگ فتح نمی‌شد، با سقوط چند پایتخت و چند تصمیم، از دست برود. در برابر، نمونه‌ای معکوس قابل استناد است. پس از شکست چالدران، شاه اسماعیل اعتبار و بخش بزرگی از ارتش را از دست داد. بسیاری گمان کردند کار صفویه تمام است. اما مرکز فرو نپاشید. عثمانی پیش‌روی کرد، اما نتوانست ایران را ببلعد. چرا؟ زیرا مرکز، هرچند زخمی، سرپا ماند؛ و همین سرپا ماندن، فرصت بازسازی فراهم کرد. تفاوت میان سقوط و بازگشت، غالباً نه در شمار دشمن، که در انسجام مرکز است. بنابراین، بحث بر سر این دوگانه نیست که «مردم نجات می‌دهند» یا «حکومت نجات می‌دهد». این تقابل، ساده‌اندیشانه است. مردم بی‌ساختار، نیرویی پراکنده‌اند؛ ساختار بی‌مردم، پوسته‌ای تهی. خرمشهر با هر دو آزاد شد: با مردمی که ایستادند، و با ساختاری که آن ایستادن را سازمان داد. اگر امروز کشور آشفته است، اگر نارضایتی وجود دارد، اگر فشار از بیرون هست، اگر گسل‌های اجتماعی فعال شده‌اند، این‌ها همه نشانه‌های بحران‌اند، نه نشانه‌های فروپاشی. بحران را می‌توان مدیریت کرد؛ فروپاشی را نه. و مدیریت بحران، پیش از هر چیز، یعنی صیانت از آن هسته‌ای که تصمیم می‌گیرد، هماهنگ می‌کند، و مسئولیت می‌پذیرد. اگر آن هسته بلرزد، اگر تصمیم‌ها به تعویق افتد، اگر هر نهادی فقط به بقای خود بیندیشد، بحران به فروپاشی بدل می‌شود؛ و آن وقت دیگر هیچ خرمشهری آزاد نمی‌شود، زیرا چیزی نمانده که آزادش کند. خرمشهرها در پیش است یعنی هنوز امتحان تمام نشده است. یعنی ممکن است شهرهایی سقوط کنند، نهادهایی از هم بپاشند، اعتمادهایی بشکنند. اما تا زمانی که مرکز سرپا باشد، بازگشت ممکن است. این بازگشت، خودبه‌خود رخ نمی‌دهد؛ تصمیم می‌خواهد، هماهنگی می‌خواهد، و این را می‌خواهد که مردم احساس کنند نجات کشور، نجات خودشان است. اگر این دو شرط برقرار باشد حکومت مرکزی بابرجا باشد و مرد تابع آن حکومت باشند، آن وقت حتی ویرانه‌ها هم بازسازی می‌شوند. تاریخ به ما آموخته است که ملت‌ها با بحران می‌میرند یا با بحران بزرگ می‌شوند. تفاوت، غالباً در یک چیز است: اینکه در لحظه بحرانی، هنوز مرکزی هست که بتواند بگوید «ما هستیم» و آن «ما» را به عمل بدل کند. خرمشهر، نمونه‌ای از این بود. امروز، پرسش این است که آیا آن مرکز، آن پیوند، و آن اراده، هنوز هست یا نه. پاسخ این پرسش، تعیین می‌کند که خرمشهرهای پیش رو، آزاد می‌شوند یا می‌سوزند.

«خرمشهر»ها درپیش است

ساخت دست جوان ایرانی... توانست به اعماق برخی
از مراکز مهم رژیم صهیونی نفوذ کند و آنها را تخریب
کند. این موشکها را جوانهای ایرانی ساختند... این ساخت
جوان ایرانی است، این شناسنامه ی جوان ایرانی است.

سازمان
پدافند
هوایی
ایران
@saadon.ir



روزی در تاریخ ایران، آسمان رنگ و بوی نبرد گرفت . شرایط جامعه مثل همیشه نبود، از سوی عراق حمله های پی در پی صورت می گرفت مردمی که ان روزها محکم ترین سلاح شان ایمان بود و در خط نبرد تجهیزات درستی نداشتند این رنگ آسمان ۸ سال به طول انجامید و در طی این ۸ سال مردم همیشه در صحنه از وجب به وجب خاک وطن شان دفاع کردند تجهیزات نظامی ساختند و موفق شدند پرچم ایران را سرفراز نگهدارند. اکنون ۴۵ سال از ان روز صعب ناک میگذرد و تاریخ دوباره تکرار میشود

آن روزها جبهه ها شکل مشخصی داشتند، دشمن مشخص بود ، نوع دشمنی شان مشخص بود اما امروزه نمیتوان حد و مرز جبهه هارا مشخص کرد امروز جبهه در خیابان معنا می شود، در کلاس درس اماده می شود ، از پشت لانچر ها تجهیز می شود، در رسانه بازتاب داده می شود...حتی دشمنان هم به وضوح در چشم مردم عادی مشخص نیستند ، دشمنانی که در ظاهر و بهانه ی کمک به مردم ایران، به کوچک ترین سربازان خردسال کشور در مدارس حمله میکنند ! به اسم تغییر وضع مردم ، چراغ خانه ها و اندازه ی سفره های مردم را به سمت تباهی تغییر می دهند ...اما وجه متمایز کننده ی مردم ایران از سایر ملت های جهان ، اتحاد و استواری ان ها است. مردمی که امروز ۱۹۷ شب است به میدان تجمعات می روند، گاهی پرسیده می شود میدان تا کی؟ برای مردمانی که ۸ سال یعنی ۲۹۰۳ روز در میدان نبرد جنگ تحمیلی بوده اند زمان معنا ندارد و بهای خاک وطن را با خون خود برجسته می کنند. در جنگ رمضان نیز به پاس یادآوری ایستادگی مردم در روزهای جنگ تحمیلی ، وطن بیشتر از هرچیزی در کانون توجه قرار میگیرد .جنگ رمضان و جنگ تحمیلی یک تفاوت بسیار بزرگ داشتند و ان تفاوت از دست دادن ستون مقاومت و حکمت ، شهید سیدعلی خامنه ای بود.اما نخواهیم گذاشت که علم از دست علم دار بر زمین بی افتد و ستون دیگری استوارانه ، اقتدار جمهوری اسلامی ایران را به دست گرفته است .

سید مجتبی حسینی خامنه ای...





دانشگاه بیدار نشریه فرهنگی-اجتماعی
دانشگاه فرهنگیان استان تهران
"پژواک اندیشه نسل امروز فرهنگیان"



صندوق پیشنهادات و انتقادات:
<https://digiform.ir/w8c44573c>

ارتباط با ما :
@Rezaahmadi313
@daneshgah_bidar

